

جلسه ۸-۴۱۸

سه شنبه - ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

- ۲..... اشکال اول در استدلال به معتبره "ثلثیها": اعراض اصحاب
- ۲..... پاسخ: این اعراض فقط از دلالت است نه از سند
- ۳..... وجه تفاوت بین اعراض از سند و اعراض از دلالت
- ۴..... علی المختار اعراض از سند هم موهن نیست
- ۴..... اشکال دوم در استدلال به معتبره "ثلثیها": حمل بر کراهت می شود بخاطر عام ترخیصی عمرو بن ابی نصر
- ۶..... پاسخ اول
- ۶..... پاسخ دوم
- ۷..... پاسخ سوم
- ۸..... اشکال سوم به استدلال به معتبره "ثلثیها": مورد روایت فرض غیر عمد است
- ۹..... پاسخ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به حکم عدول از سایر سور غیر از سوره توحید و جحد در اثناء نماز بود که عرض کردیم و لو مشهور قائلند به این که بعد از بلوغ نصف سوره یا بعد از تجاوز از آن عدول جایز نیست و لکن هیچ کدام از این دو قول دلیل معتبر ندارد.

آنی که دلیل معتبر دارد قول سوم است که کاشف الغطاء اختیار کرده، در متاخرین مرحوم شیخ محمدرضا آل یاسین در تعلیقه عروه اختیار کردند، مرحوم آقای صدر در تعلیقه منهاج الصالحین آقای حکیم اختیار کردند، آقای زنجانی اختیار کردند که تا دو سوم سوره انسان مجاز است که پشیمان بشود و عدول کند از آن سوره به سوره دیگر در غیر سوره توحید و جحد. دلیل شان موثقه عبیده بن زراره است که در تهذیب جلد ۲ صفحه ۲۹۴ در یک بابی که دیگر شرح مقعنه شیخ مفید نیست بلکه بیان روایات جدا هست که شیخ مفید به آن اشاره نکرده است بیان می کند، از کتاب حسین بن سعید که از کتب مشهوره بوده، از محمد بن ابی عمیر از عبدالله بن بکیر از عبیده بن زراره از امام صادق علیه السلام فی الرجل یرید ان یقرأ السورة فیکراً غیرها فقال له ان یرجع ما بینه و بین ان یقرأ ثلثیها. کسی که می خواست سوره ای بخواند فراموش کرد سوره دیگری خواند از این سوره ای که شروع به خواندنش کرده است می تواند عدول کند تا قبل از این که به دو سوم این سوره رسیده باشد.

سند این روایت تام است، عبدالله بن بکیر از اصحاب اجماع است و لو فطحی است، و لذا این بیان آقای زنجانی که ما خبر امامی عدل را قبول می‌کنیم، خبر کسی که امامی اثنی‌عشری نیست و لو ثقه باشد باید ما وثوق به صدورش پیدا کنیم تا اعتماد کنیم این در مورد عبدالله بن بکیر نمی‌آید، عبدالله بن بکیر از اصحاب اجماع است که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه.

اشکال اول در استدلال به معتبره "ثلثیها": اعراض اصحاب

اشکالی که به این قول متوجه شده یکی این هست که این روایت و لو سندش تام است اما معرض عنه اصحاب است. هم مرحوم نائینی این را فرمودند که قبل از کاشف‌الغطاء یک نفر قائل به این قول نبود، و هم مرحوم آقای بروجردی این را مطرح کردند، هم مرحوم آقای خوئی فرمودند: کسانی که اعراض مشهور را موهن می‌دانند و مانع از حجیت خبر می‌دانند این روایت را نمی‌توانند قبول کنند چون اصحاب از این روایت اعراض کردند. البته ایشان فرمودند ما چون خبر ثقه را حجت می‌دانیم و لو معرض عنه اصحاب باشد مشکلی نداریم با این روایت ولی دیگران که اعراض را موهن می‌دانند می‌گویند اعراض مشهور از یک خبر ظنی الصدر موجب سقوط آن خبر از حجیت می‌شود اصحاب از این روایت اعراض کردند. مرحوم آقای داماد هم بخاطر همین اعراض اصحاب به این روایت اعتماد نمی‌کنند. این جا سؤال پیش می‌آید که مثل آقای صدر و ظاهراً آقای زنجانی اعراض مشهور را موهن می‌دانند، آقای صدر تصریح می‌کند می‌گوید ما خبری که ظنی الصدور باشد ولی اصحاب اعراض از آن بکنند حجت نمی‌دانیم، آن وقت چه جور شده که به این روایت فتوی داده ایشان؟

پاسخ: این اعراض فقط از دلالت است نه از سند

جوابی که به ذهن می‌آید این است که بگوییم: اعراض از سند به نظر مرحوم آقای صدر موهن هست نه اعراض از دلالت. اعراض از سند و لو به این که تشکیک بکنند در نسخه، بگویند ثلثیها شاید نبوده، نصفها بوده، ثلثها بوده، این می‌شود اعراض از سند، اعراض از دلالت این است که توجیه کنند روایت را. اعراض اصحاب از سند این روایت ثابت نیست چون اصلاً این روایت را مطرح نکردند عمده اصحاب تا بگوییم اعراض کردند از سند این روایت.

شیخ طوسی در یک باب دیگری مطرح کرده. و بزرگانی مثل علامه حلی این روایت را مطرح کردند و به عنوان مؤید قول مشهور که می‌گفتند تجاوز از نصف اگر بکند دیگر عدول جایز نیست شمردند فرمودند: و یؤید هذا القول رواية عبدة بن زرارة. این نشان می‌دهد اعراض از سند نبوده. گفتند: کسی که تجاوز از نصف می‌کند به نظر مسامحی صدق می‌کند که تا دو سوم سوره را خوانده یا مثلاً این تعبیر که له ان یرجع ما بینه و بین ان یقرأ ثلثیها، می‌تواند عدول کند انسان از سوره، قبل از این که دو سوم سوره را بخواند، به نظر مسامحی صدق می‌کند بر آنی که تجاوز از نصف نکرده. تجاوز از نصف بکند یعنی وارد بخش چهارم از شش بخش سوره می‌شود، ثلثین یعنی چهار بخش از شش بخش سوره، تجاوز

النصف یعنی وارد بخش چهارم بشود از شش بخش، تجاوز نصف این است دیگر. شما سوره را شش بخش بکنید، وارد بخش چهارم که بشود تجاوز نصف است^۱، بخش چهارم هم دیگر آخرین بخش قبل از ثلثین است. حالا به این نظر می‌شود بگوییم مراد از له ان يرجع ما بینه و بین ان یقرأ ثلثیها همان تجاوز نصف است. این جوری مرحوم علامه حلی توجیه کرده.

[سؤال: ... جواب:] ایشان این را مؤید این قول که تجاوز از نصف اگر بکند دیگر عدول جایز نیست و قبل از آن عدول جایز است مطرح کرده، دیگر توضیح نداده. بهر حال، مهم این است که اعراض اصحاب از سند این روایت ثابت نیست.

[سؤال: ... جواب:] اعراض از سند این است که خدشه بکنند در صدور این روایت، حالا یا اصل این روایت را خدشه بکنند در صدورش یا کیفیت روایت را که ثلثیها باشد خدشه بکنند در صدورش بگویند ما مناقشه می‌کنیم در صدور این روایت از امام علیه السلام با این کیفیت. این می‌شود اعراض از سند. اعراض از دلالت این است که بگویند این روایت قابل توجیه است.

وجه تفاوت بین اعراض از سند و اعراض از دلالت

چرا فرق می‌گذارند آقایان بین اعراض از سند و اعراض از دلالت؟

مرحوم آقای صدر می‌فرمود: سیره عقلائیه در حجیت ظهور مطلق است. اگر خبری معتبر بود مثلاً قطعی الصدور بود، ظهورش حجت است عند العقلاء و لو ما ظن نوعی پیدا کنیم به این که این ظهور مطابق با واقع نیست، خب نباشد، ظنی نوعی پیدا می‌کنیم دیگر که این ظهور مطابق با واقع نیست، ظن نوعی به عدم مطابقت ظهور با واقع ظهور را از حجیت نمی‌اندازد. اما حجیت خبر ثقه در سیره عقلائیه مشروط به این است که ظن نوعی به کذب این ثقه پیدا نکنیم. اماره ظنیه اگر حاصل شد که اعراض مشهور اماره ظنیه است، به این که این خبر از امام صادر نشده دیگر ثابت نیست که عقلاء به این خبر ثقه اعتماد بکنند.

ایشان فرمودند: روایاتی که می‌گوید اگر دو نفر گفتند ما ماه را دیدیم در حالی که جماعتی که استهلال می‌کنند مثلاً پنجاه نفر هستند، دو نفر از این‌ها می‌گوییم ما ماه را دیدیم، بقیه می‌گویند ما ندیدیم، روایت می‌گوید اعتبار ندارد شهادت آن دو نفر. آقای صدر گفتند نکته‌اش همین است که ما گفتیم. چون اماره ظنیه قائم شده به خطا آن دو نفر. لیس الهلال ان یقوم واحد فبقول قد رأیت، اذا راه واحدا راه مائة، دو نفر آمدند می‌گویند ما ماه را دیدیم، یک سری جاها با تلسکوپ هم به سختی دیدند، با چشم عادی جاهای متعددی ندیدند، از فلان شهر خبر رسیده که با چشم عادی رسیدند، این اماره ظنیه بلکه بالاتر هست بر این که او اشتباه می‌کند. این نکته‌اش همین است که در سیره عقلاء حجیت بیّنه، حجیت خبر ثقه مشروط به این است که اماره ظنیه بر خطا او حاصل نشود. ولی در ظهورات سیره

^۱ به تعبیر دیگر با تبدیل ثلثین به $\frac{۲}{۳}$ و نصف به $\frac{۱}{۲}$ به خوبی مشخص است که تفاوت بسیاری کمی بین این دو وجود دارد.

۴ مسائل

عقلاء ظهورات را حجت می‌دانند. مولی می‌گوید ظاهر کلام من این بود چرا عمل نکردی؟ می‌گوید شهرت بر خلافش بود، می‌گوید شهرت بر خلاف باشد که باشد من خودم به تو گفتم این کار را بکن نکردی به این عذر که شهرت بر خلاف این ظاهر است؟ این که نمی‌شود.

علی المختار اعراض از سند هم موهن نیست

حالا ما که اعراض از سند را هم موهن نمی‌دانیم مثل آقای خوئی، چون معتقدیم صحیحہ حمیری دلالت می‌کند بر حجیت خبر ثقه مطلقا و صحیحہ حمیری قطعی الصدور است، خودش خبر ظنی الصدور نیست، با شواهدی که در محل خودش عرض کردیم. می‌گوید: العمری ثقتی فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون یا العمری و ابنه ثقتان فاسمع لهما و اطع فانهما الثقتان المأمومان، و لو اماره ظنیه بر خطا عمری قائم بشود، اطلاق دارد می‌گوید عمری ثقه است فاسمع له و اطع. و لذا ما مشکلی در عمل به این موثقہ عبیدہ بن زرارہ نداریم بلکه یک دفاعی هم کردیم از مثل آقای صدر که چرا ایشان به این روایت عمل کرده و فتوی داده با این که اعراض مشهور را موهن می‌داند، دفاع مان هم این است که ایشان اعراض مشهور از سند اگر ثابت بشود او را موهن می‌داند.

[سؤال: ... جواب:] سیره عقلائیہ روشن نیست در خبر ثقه، ارتکاز استنکاری نداشته باشند. این مهم است که به عقلاء بگوییم شارع خبر ثقه را مطلقا حجت کرده و لو شما ظن به خطا او پیدا کنید، ارتکاز استنکاری ندارند عقلاء که بگویند این نمی‌شود. پس این اشکال اعراض اصحاب وارد نیست.

اشکال دوم در استدلال به معتبره "ثلثیها": حمل بر کراهت می‌شود بخاطر عام ترخیصی عمرو بن

ابی نصر

اشکال دوم این است که گفته می‌شود: مگر مبنای شما این نبود که اگر یک عام ترخیصی داشته باشیم و یک خاصی داشته باشیم که ظاهر در الزام است، معلوم نیست که عرف عام ترخیصی را تخصیص بزنند، بلکه ممکن است آن خاص الزامی را حمل بر کراهت بکنند. این جور گفتید. مثل لا بأس باکرام العالم، یک جای دیگر می‌گوید لا تکرّم العالم الفاسق، معلوم نیست عرف بیاید بگوید لا بأس باکرام العالم الا الفاسق فانه یحرم اکرامه، چون این القاء در مفسده خلاف واقع از آن لازم می‌آید، تاخیر بیان از وقت حاجت موجب القاء در مفسده است، مخاطب لا بأس باکرام العالم را می‌گیرد می‌رود عالم فاسق عالم عادل هر کسی را دید اکرامش می‌کند بعدش می‌گویید من مقید منفصل به بعضی‌ها گفتم که لا تکرّم العالم الفاسق، او قرینه بر این است که در مورد عالم فاسق اکرام حلال نیست حرام است، معلوم نیست عرف این را بگوید، عرف می‌گوید شاید لا تکرّم العالم الفاسق حکم کراهتی باشد به قرینه لا بأس باکرام العالم.

قرائت ۵

این جا هم گفته می شود: صحیحہ عمرو بن ابی نصر عام ترخیصی است، الرجل يقوم في الصلاة فيريد ان يقرأ سورة فيقرأ قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون فقال عليه السلام يرجع من كل سورة الا من قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون، يرجع من كل سورة اطلاق دارد، و لو بعد از بلوغ ثلثين. الرجل يريد ان يقرأ سورة فيقرأ قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون فقال يرجع من كل سورة، نفرمود قبل بلوغ ثلثين، و لو بعد از بلوغ ثلثين، و لو بعد از بلوغ نصف، و لو بعد از تجاوز نصف، مطلق است ديگر.

عمده اين روايت است كه عام ترخيصي است. و الا صحيحه حلي، حالا، به نظر بعضي ها صحيحه حلي است و لو ما مناقشه كرديم تبعا للسيد البروجردي كه سندش مشتمل بر سقط است، احمد بن محمد بن عيسي، از ابن مسكان مستقيم نمي تواند نقل كند. عادتاً نقل نمي كند چون طبقه شان به هم نمي خورد. دارد: من افتتح سورة ثم بدا له ان يرجع، اين اصلاً من افتتح سورة است، اين مشكل است اطلاقش.

[سؤال: ... جواب:] من افتتح سورة. نگفت من قرأ سورة. ثم يعني بعد از افتتاح.

[سؤال: ... جواب:] آن موثقه ديگر عبيده بن زرارہ را شما مي گوييد. موثقه دوم عبيده بن زرارہ راجع به اذا افتتحت بقل هو الله احد را مي گوييد. حالا آن را مي خوانم. آني كه ايشان اشاره مي كنند اين است: رجل اراد ان يقرأ في سورة فاخذ في اخرى قال فليرجع الى السورة الاولى الا ان يقرأ بقل هو الله احد. وسائل جلد ۶ صفحه ۱۵۳. اين هم گفته مي شود ندارد فليرجع الى السورة الاولى قبل بلوغ النصف يا قبل بلوغ ثلثين، اين هم دارد اخذ في الاخرى. اين را هم ما استدلال نمي كنيم. اخذ في اخرى يعني بدأ، مثل همان افتتاح مي شود. خيلي واضح نيست اطلاقش شامل بعد از بلوغ نصف و بعد از بلوغ ثلثين بشود. روايت حلي داشت فافتتح اين دارد أخذ، أخذ هم ممكن است به معنای افتتاح باشد، اخذ يعني شروع كرد يعني بدأ في اخرى. مهم روايت عمرو بن ابی نصر است كه ديگر نه افتتاح دارد نه اخذ دارد بلكه عبارتش اين است كه يريد ان يقرأ سورة فيقرأ قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون قال يرجع من كل سورة الا من قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون.

گفته مي شود اين عام ترخيصي را امام فرمودند، مردم ديگر نگاه نمي كنند بعد از بلوغ نصف قبل از بلوغ نصف، قبل از بلوغ ثلثين بعد از بلوغ ثلثين، ديگر فرق نمي گذارند و عمل مي كنند به آن.

و همين طور روايت علي بن جعفر: الرجل اراد سورة فقرأ غيرها هل يصلح له ان يقرأ نصفها ثم يرجع الى السورة التي اراد قال نعم ما لم تكن قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون، اين هم ندارد نعم ما لم يبلغ ثلثيها اين هم مطلق است. اصلاً دارد هل يصلح له ان يقرأ نصفها ثم يرجع. يا در كتاب علي بن جعفر هست: هل يصلح له بعد ان يقرأ نصفها ان يرجع.

اين روايت هم ممكن است در عام ترخيصي بودنش مناقشه بشود چون ممكن است گفته بشود يقرأ نصفها ثم يرجع ظاهرش اين است كه نصف را خوانده، همان نصف عرفي را خوانده، ديگر بيشتر را نخوانده، اگر دو سوم بخواند نمي گويد نصفش را خواندم، بلكه بيشتر از نصف را خوانده، هل يصلح له

۶ مسائل

ان یقرأ نصفها ثم یرجع ظاهرش این است که بعد از قرائت نصف عدول بکند نه بعد از قرائت ثلثین و لذا این هم ممکن است بگوییم عام ترخیصی نیست که اطلاقش بگوید بعد بلوغ ثلثین هم جایز است عدول، این ظاهرش این است که بعد از بلوغ نصف جایز است عدول.

پس تمام این روایات را که خواندیم تنها روایت عمرو بن ابی نصر بی اشکال بود، اطلاق ترخیصی داشت، یرجع من کل سورة اطلاق داشت چه قبل از بلوغ نصف چه بعد از بلوغ نصف، چه قبل از بلوغ ثلثین چه بعد از بلوغ ثلثین. گفته می شود این عام ترخیصی اغراء به جهل است اگر بناء باشد حکم الله واقعی این باشد که بعد از بلوغ ثلثین دیگر جایز نیست عدول، خب امام چرا این جا مطلق فرمود یرجع من کل سورة. و لذا ممکن است قرینه بشود بر این که آن ما لم یبلغ ثلثیها حکم تنزیهی است، بعد از بلوغ ثلثین هم جایز است عدول اما علی کراهة شدیده.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره اگر حرام باشد عدول از یک سوره بعد از بلوغ ثلثین، این گفته می شود مردم القاء در مفسده خلاف واقع شدند با این اطلاق.

پاسخ اول

ما در جواب ممکن است بگوییم: عادتاً عدول در اوائل سوره می شود. کسی که دو سوم یک سوره را بخواند، عادتاً عدول نمی کند، دیگر اتمام می کند آن سوره را. پس فرض غیر متعارف است عدول بعد از ثلثین، اخراج فرد غیر متعارف از یک اطلاق و لو با مقید منفصل، این مستهجن نیست. می گوید من ناظر بودم به این فرض متعارف.

[سؤال: ... جواب:] نه این که اطلاق ندارد. خارج کردن فرد غیر متعارف مستهجن نیست با مقید منفصل، چون می گوید من ناظرم بودم به فرد متعارف.

مثلاً بگوید: زنهایی که طلاق داده می شوند عده دارند، بعد متعارف در زن ها این بوده که زن ها بعد از دخول طلاق داده می شدند، دوران عقدبستگی زیاد نبوده که بعدش هم با همدیگر اخلاق شان بهم نخورد، به علت عدم تفاهم اخلاقی از هم جدا بشوند، نادر بوده، و لذا در دلیل دیگر می گوید اگر نزدیکی نکردید با زنان آن ها عده ندارند، این مستهجن نیست اخراج فرد غیر متعارف.

پاسخ دوم

این یک جواب. جواب دوم این است که ممکن است گفته بشود اصلاً این در مقام بیان از حیث مستثنی منه نبوده چون سؤال از مستثنی است، فیرید ان یقرأ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون حضرت در جواب بخواهند بفهمانند نمی شود عدول، یرجع من کل سورة، غیر از سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون است که می شود عدول کرد، از این دو تا سوره نمی شود عدول کرد، حالا از غیر این دو سوره می شود عدول کرد، مطلقاً؟ یا شرطش عدم بلوغ نصف است، شرطش عدم بلوغ ثلثین است؟ این اگر یک مقید منفصلی بیاید بگوید تا دو سوم سوره نرسیدی می توانی عدول کنی، جمع، غیر عرفی نیست، جمع،

مستهجن نیست. اگر هم ابتداء به ذهن بیاید که اطلاق دارد می‌گوید در مقام بیان نبوده. مثل این که مولی یک اطلاقی می‌گوید: قلد مجتهدا، بعد می‌آید می‌گوید: شرائط تقلید از مجتهد این است که عادل باشد حلال زاده باشد، شیعی اثنی‌عشری باشد، این می‌گوید: پس معلوم می‌شود در مقام بیان نبوده از این جهات. این جمع، غیر عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] بحث استهجان عرفی جمع است. استهجان عرفی ندارد، می‌گوید در مقام بیان نبود، شما فکر می‌کنید من در مقام بیان بودم.

پاسخ سوم

جواب سوم این است که بگوییم: بعضی چیزها شرط ذکر است، یعنی فقط مختص است به عالم. مثال بزخم: شما عبای‌تان نجس شده، دوست‌تان می‌خواهد نماز بخواند، عبا ندارد، می‌گوید: خوب نیست بی‌عبا نماز بخوانی جلوی مردم، امام جماعت هستی به سلامتی، بیا این عبای من را بینداز روی دوشت نماز بخوان، آن بنده خدا هم خوشحال، نمازش را با عبای شما می‌خواند، بعد از نماز می‌گویی به شما نگفتم، این عبای من نجس بود آن هم خیلی، نجس اندر نجس، اشکال دارد؟ نه، چه اشکالی دارد. کار شما ایراد دارد؟ نه. پس چرا غذای نجس را می‌گذاری جلوی مهمان آن بنده خدا طبق اصالة الطهارة یا غفلت شروع می‌کند غذا را می‌خورد بعد از این که غذا را خورد می‌گوید بی‌رحمت برو دهانت را آب بکش، در این برنج چند تا فضله موش بود، ما خودمان نخوردیم شما فکر کردی ما روزه‌ایم، حیف‌مان آمد بریزیم دور گفتیم بدهیم شما بخوری!! این حرام است. چرا؟ فرقی چیست؟ اکل نجس حرام است مطلقا حتی برای جاهل اما عبای نجس یا لباس نجس در نماز مانعیتش ذکر است، فقط برای عالم به نجاست مانعیت دارد، جاهل به نجاست اصلا مانعیت ندارد نماز او در لباس نجس.

این جا هم ممکن است بگوییم این که عدول از سوره‌ای بعد از بلوغ ثلثین جایز نیست این حکم مختص به ملتفت است، شرط ذکر است، امام بیان نکردند مصلحت نبود بیان کنند، نماز این آقا که باطل نمی‌شود. اگر نمازش باطل می‌شد می‌گفتیم امام کاری کرد نماز مردم باطل شد، نماز این که باطل نمی‌شود، شرط ذکر است، بعد از این که امام فرمود ما لم يبلغ ثلثیها آن وقت شما عالم می‌شوید به حکم، بعد از این اگر بعد از بلوغ ثلثین عدول کنی از قرائت سوره دیگر پذیرفته نیست. و لذا به نظر ما این اشکال دوم هم وارد نیست.

[سؤال: ... جواب:] چرا خلاف ظاهر است. قطعاً شرط ذکر است. حدیث لاتعداد همین را می‌گوید. حدیث لاتعداد می‌گوید غیر از ارکان نماز اخلاص به اجزاء و شرائط در حال جهل قصوری و نسیان موجب بطلان نماز نمی‌شود. و لذا آقای خوئی می‌گوید: نامه گرفتی بروی امام جماعت بشوی، شنیدم خودت را هم فاسق می‌دانی، طرف می‌گوید: بله حاج آقا، چه کنیم، عادل نیستیم، آقای خوئی می‌گوید: عیب ندارد برو امام جماعت بشو فدای سرت. می‌گوید: من می‌روم امام جماعت می‌شوم مردم

حمد و سوره‌شان را ترک می‌کنند فکر می‌کنند من آدم خوبی هستم و خودم خبر دارم فاسقم، آقای خوئی می‌گوید: جماعت‌شان باطل است. آقای سیستانی این جور نمی‌گوید، آقای سیستانی می‌گوید جماعت‌شان هم صحیح است چون روایت می‌گوید پشت سر یهودی نماز خواندند بعد فهمیدند یهودی است، امام به آن‌ها فرمود لا اعاده علیهم، نمازهایتان صحیح است، ظاهرش این است که به جماعت هم خواندید، جماعت‌تان هم صحیح است. تو که از آن امام جماعت یهودی بدتر نیستی، امام جماعت صهیونیست بود!! امام فرمود لااعاده علیه. آقای خوئی می‌گویند من این را نمی‌گویم. من می‌گویم: نماز جماعت مأمومین باطل است چون تو خودت را فاسق می‌دانی. ولی حدیث لاتعداد می‌گوید قرائت حمد و سوره را ترک کردند این مأمومین، قرائت حمد و سوره‌ای که حدیث لاتعداد می‌گوید القراءة سنة و السنة لاتنقض الفریضة. پس شمای امام جماعت باعث بطلان نماز مردم نشدی. بله، اگر بدانی یک مأمومی داری خیلی مسأله‌دان است، علم داری که زودتر می‌رود به رکوع، بر می‌گردد یک رکوع دیگر می‌کند، به او باید بگویی، بعد از نماز بگویی فلانی! تو برو نمازت را اعاده کن، حالا یک جهتی است به شما نمی‌گویم!!، اما برو نمازت را اعاده کن، ولی بقیه مردم که علم نداری نمازشان باطل می‌شود. بله اگر یک جوری بگویی که ما چقدر تلاش کردیم تهذیب نفس کردم او حرام است، آن حرام است و لو توریه بکنی چون خودت را عادل می‌خواهی جا بزنی، اما اگر نه، نماز می‌خوانی، آن‌ها فکر می‌کنند عادل است، تسبیح است اما تسبیح به ترک واجب واقعی نیست، تسبیح به ابطال نماز نیست. این‌جا هم ما به نظرمان می‌تواند این وجه جمع عرفی باشد.

اشکال سوم به استدلال به معتبره "ثلثیها": مورد روایت فرض غیر عمد است

اشکال آخر را هم عرض کنم:

گفته می‌شود: کل این روایات غیر از روایت ضعیفه حلبی، در مورد کسی است که اراد سورة فقرأ سورة أخرى، همین روایت عبیده بن زراره هم همین است. همین روایت عبیده بن زراره گفت: الرجل یرید ان یقرأ سورة فیقرأ غیرها، امام به این فرمود له ان یرجع ما بینه و بین ان یقرأ ثلثیها، اما کسی که وسط قرائت سوره هوس می‌کند یک سوره دیگر بخواند، نه این‌که از اول قصد داشت یک سوره‌ای بخواند یادش رفت، سوره دیگری را شروع کرد، که روایت در این مورد می‌گوید تا دو سوم این سوره جدید را که شروع کردی نرسیدی می‌توانی برگردی به آن سوره‌ای که می‌خواستی بخوانی. روایت در این مورد است. اما یک آقایی از اول تصمیم داشت سوره والفجر بخواند، مدام خواند خواند، حالا قبل از بلوغ نصف گفت چقدر طول می‌کشد این سوره، رهایش کنیم سوره کوثر بخوانیم، این روایت جا گفته جایز است عدول؟

پاسخ

جواب این است که جواز که دلیل نمی‌خواهد. وقتی که ما این روایات را می‌بینیم من اراد ان یقرأ سورة فیکراً غیرها له ان یرجع ما بینه و بین ان یقرأ ثلثیها در این مورد دلیل داریم جایز است رجوع، من اراد ان یقرأ سورة، نه این که این سورة دومش باطل است، نه، می‌تواند هم ادامه بدهد این سورة دوم را، چون قصد قرائت سورة دوم را هم کرد منتها چون یادش رفته بود اراده سورة اولی را دارد، سورة دومش باطل نیست و لذا گفت قل هو الله احد را باید ادامه بدهد. در این مورد روایت داریم، اما کسی که عمداً یک سورهای را انتخاب می‌کند و سطش رها می‌کند آن‌جا از باب عدم الدلیل علی الحرمة می‌گوییم: عدول جایز است، ما لم یبلغ الثلثین، چون بعد از بلوغ ثلثین اگر اراده سورهای را هم داشتی نباید عدول کنی از این سورهای که شروع کردی، فکیف بفرض عمد؟

اگر شما اراده داشتی یک سورهای بخوانی اشتباهاً سورة دومی را شروع کردی، بعد از بلوغ ثلثین حق عدول به آن سورهای که اراده داشتی نداری، تا چه برسد به آنی که اصلاً اراده سورة دیگر نداشتی از اول همین سورة را انتخاب کردی حالا می‌خواهی عدول کنی، به طریق اولی بعد از بلوغ ثلثین حق عدول نداری. اما قبل از بلوغ ثلثین مقتضای قاعده جواز عدول است.

و لذا اقوی این است که قبل از بلوغ ثلثین عدول جایز است و ان کان الاحوط استحباباً عدم العدول بعد بلوغ النصف.

و الحمد لله رب العالمین.

فردا هم ادامه همین بحث است.